

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۱۶ اکتوبر ۲۰۲۴

از منابع دیگر

تاریخ حافظه قوی دارد قسمت هشتم

میر حسین مهدوی

جناب آقای استادخلیلی،... رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان!

اسلام علیکم!

بیانیه حزب وحدت را که در پاسخ به گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر و در دفاع از شما منتشر شده بود، خواندم. بیانیه ای بسیار جالب و محکم بود. با لحنی دموکراتیک و اسلامی. هر کسی که این بیانیه را بخواند بی تردید به ریش سازمان دیده بان حقوق بشر خواهد خندید. شما در این بیانیه با سعه صدر و بزرگواری، دموکراسی را به این سازمان و دیگر مخاطبان تان آموخته اید. بیانیه حزب شما با تمام پختگی و صلابت اسلامی و دموکراتیکش تنها یک ایراد داشت و آنهم فاصله فراوانش با واقعیت هاست. در تئوری سازی و تئوری بافی و بازی با کلمات، باید اذعان کرد که بخش فرهنگی حزب تحت امر شما شگفتی می آفرینند، اما تنها ایرادی که بر کار آنها وارد شده، اینست که آنها علی الرغم توانمندی نوشتاری (تحریری)، نمی توانند واقعیت های گذشته را مطابق میل شما تغییر دهند.

این شاید تنها عیب کار قلم بدستان شما باشد.

نمی دانم تا چه اندازه گذشته را به خاطر می آورید. البته ضرورت چندانی هم ندارد که بخواهید خاطر مبارک تان را مکرر ساخته و روزهای ناخوشایند گذشته را بیاد بیاورید اما گاهی وقت ها گریزی نیست.

زمانی که حزب وحدت به رهبری شهید مزاری به تازگی تأسیس شده بود، شما در پاکستان تشریف داشتید. در آن ایام که شیعیان افغانستان، سرشار شادمانی از وحدت و عبور از آشفتگی های خون آلودی بودند که ولایت مطلقه فقیه تخم آنرا پاشیده بود، شما در پاکستان علم مخالفت با حزب وحدت

را به کف گرفته و اعلام کردید که حزب وحدت نمی تواند منافع ملی ما را تامین کند. چون رهبر سابق شما، آقای مزاری، مقام و منصبی را به شما پیشکش نکرده بود. البته اگر من هم جای شما می بودم ، حتماً راه خود را از رهبر سابقم جدا می کردم. گاهی جدا کردن راه از رهبر سابق می تواند خود انسان را رهبر کند، همانگونه که در مورد شما صدق کرد. به هر حال، در پاکستان رابطه تان را با حزب اسلامی و دولت پاکستان گرم کردید و از گرمی این رابطه بود که توانستید شورای نام نهادی را تأسیس و در برابر حزب وحدت ایستاده شوید.

شما در آن ایام حرف های زیادی گفتید که البته مردم باید آن حرف ها را فراموش کرده باشند و به محض اینکه آقای مزاری از شما دلجویی کرد، با لب های خندان به آغوش حزب وحدت برگشتید و تمام آن حرف ها را فراموش کردید.

برگشتن شما به حزب وحدت به ناگاه مسیر حزب وحدت را نیز تغییر داد.

ناگهان رابطه حزب وحدت با حزب اسلامی گرم شد و شما توانستید در مدت بسیار کوتاه ذهن آقای مزاری را نسبت به حزب اسلامی و گلبدین حکمتیار و در کل مسایل سیاسی افغانستان تغییر دهید. بر کسی پوشیده نیست که آقای مزاری سیاست را بسیار کمتر از شما آموخته بود. البته سیاست نه به مفهوم فضیلت اجتماعی. سهم شما در جنگ های بین حزب وحدت و شورای نظار و اتحاد اسلامی از دید خیلی ها پنهان مانده است.

شما با نگاهی معصومانه به این قضایا، گناه همه اتفاقات را به گردن گرایش قومی و دفاع از حریم مردم هزاره می اندازید. اگر این طرفند هم کار ساز نشد می گوید که شما در تصمیم گیری ها نقش اساسی نداشته اید و این آقای مزاری بود که باید پاسخ گو باشد.

اما آقای خلیلی ! این را هم بدانید که اگر تاریخ نگار بی طرفی پیدا شود می تواند رد پای شما را در همدستی و همداستانی با حکمتیار و زیاده خواهی و ثروت طلبی شما در بسیاری از فجایع بیابد. البته از نظر شما او هم عامل استکبار است و دشمن مردم افغانستان. من نمی خواهم بگویم که حزب وحدت به جای هم پیمانی با حزب اسلامی باید با شورای خون خوار نظار هم سو می شد و یا به هیچ وجه نمی خواهم نقش دستان خون آلود رهبران این گروه بدنام را در قتل و شکنجه مردم هزاره در غرب کابل و مخصوصاً افشار، کم رنگ کنم. اما آقای خلیلی شما هم کوتاه گانی داشتید. شما باید روزی اعتراف کنید که چه تعداد انسان بی گناه را تنها به جرم اینکه تاجیک بودند یا پشتون بعد از سپری کردن دوره شکنجه شان در کوتاه مخوف گانی روانه داش های آدم سوزی کرده اید. و صدها البته شورای نظار و اتحاد اسلامی جنایاتی گاه فراتر از این مرتکب شده اند، اما اگر قرار است از

جنایت و جنایت کار پرسیده شود، باید صرف نظر از نام و نشان و ملیت (قوم) شان باشد. روزی کسانی از آقای ربانی و سیاف نیز خواهند پرسید. شما مدعی هستید که این کار ها عمل مقابله به مثل بوده است و نیز می گوئید که شما نقشی در این مسایل نداشته اید، اما واقعیت های غرب کابل چیز دیگری را نشان می دهد. واقعیت ها نشان می دهد که تصمیم گیرنده اصلی در تیم آقای مزاری شما بودید. البته شما می توانید خیلی راحت از قبول مسئولیت شان خالی کنید و بگوئید که در تمام این ماجراها نقش تماشا چی داشته اید یا مثلاً تنها مسئول ثبت و گزارش نامه های حزب بوده اید و یا اینکه در ایام این فجایع شما در سفر تفریحی تشریف داشتید.

حزب وحدت شکست خورد، آقای مزاری به دست طالبان شهید شد. حزب وحدت با شکست بسیار بزرگی که دیده بود تقریباً در حال نابود شدن بود و در این هنگام و با تردستی مامای بزرگوارتان آقای صادقی پروانی شما زعامت حزب وحدت را به عهده گرفتید. از این هنگام نبرد شما با طالبان آغاز شد و شما مجبور شدید که با دشمنان دیروزتان هم پیمان شوید. هم پیمانی شما با شورای نظار برای مبارزه علیه طالبان، زمانی صورت گرفت که تا چند روز قبل از آن و در خصمانه ترین جنگ ها هزاران نفر به فتوا و دستور حزب شما قربانی شده بودند. شما تا چند روز قبل از وحدتتان با شورای نظار، رهبر آن را خائن ملی می دانستید، اما به ناگاه احمد شاه مسعود برای تان شیر پنجشیر شد. آقای خلیلی اگر از چالاکي های سیاسی استفاده نکنید تمام مسئولیت این دوره مستقیماً به عهده شماست. چون شما در حزب وحدت یک سیستم نظامی را ایجاد کرده بودید. از نظر شما اعضای شورای مرکزی حزب وحدت کلوخ های چشم دار بودند و حتی شما در گفتن این جمله اهانت آمیز نسبت به شورای تحت امرتان ملاحظه ای هم نداشتید و بارها این ترکیب وصفی را در مورد آنان به کار برده اید. برای اینکه بتوانید در مبارزه بی امانتان با طالبان استوار باشید، اردوی حزب را در اختیار افراد غیر قابل کنترل قرار دادید. به ناگاه دیوانه بودن و دیوانه شدن و دیوانه بازی افتخار شد. و پس از آن افسران حزب شما حتی سر از تبعیت شما نیز بر داشتند و اینگونه شد که شما دستور دادید تا انجنیر شفیع (مشهور به شفیع دیوانه) را به قتل برسانند. حتماً یادتان هست آقای خلیلی که انجنیر شفیع، کسی که سال ها تحت امر شما و حزب شما و برای شما مبارزه کرده بود، در حیاط حویلی شما در بامیان و درست زمانی که از ملاقات با شما خارج می شد، توسط سربازان و محافظان شما گلوله باران شد. شفیع در درون خانه شما در خون خود غلطید و گناه او هم این بود که دیوانه شده بود. البته در این دیوانگی خیلی ها سهم داشتند، اما فقط شفیع تیرباران شد. بعد از این دیوانه کشی حتماً کشتار دوم را نیز به خاطر دارید. سید سرور که بعد از شفیع از اقتدار بالایی

برخوردار بود مورد غضب شما قرار گرفت. نیروهای شما مقر سید سرور را در منطقه آجگک بامیان محاصره کردند. سید سرور بی خبر از اینکه نیروهای حزب خودش او را محاصره کرده است به امور نظامی خود می اندیشید و تا از موضوع با خبر شد کار از کار گذشته بود. راستی در این حادثه اگر سید سرور گوش به فرمان نبود و جرم او دیوانگی بود، چرا سی نفر از اعضای فامیل او را به قتل رساندید؟

نیروهای شما با خشونت تمام، منطقه آجگک را با خون سرخ کرد. سید سرور به همراه ۳۰ تن از اعضای فامیل خود به قتل رسیدند. آقای خلیلی شما منکر این قتل هستید؟

احتمالاً این من بودم که این دره را خونین کردم. شاید شما در سفر تفریحی تشریف داشتید. شاید شما بعد از ختم ماجرا باخبر شدید. شاید این قتل عام نباشد چون تنها سی و یک نفر در آن کشته شده بود. نه ببخشید تنها سی نفر. چون سید سرور به حساب نفر نمی آمد و دیوانه بود. نه آقای خلیلی من مطمئن هستم که دامن مبارک شما از هر خونی پاک است. شاید قتل عام دره آجگک کار کلوخ های چشم دار بوده است و یا همانطور که گفتم من این کار را کرده باشم.

حادثه دیگری که باید آنرا برای تان یاد آوری کنم، سقوط طیاره نخست وزیر (صدر اعظم) دولت در چرخش (متحرک) آقای ربانی، آقای غفورزی است. طیاره حامل آقای غفورزی در میدان هوایی بامیان به خون نشست. هم شما وهم آقای ربانی بعد از ماجرا پیراهن سیاه پوشیدید. پشت صحنه این ماجرای غم انگیز اما چیز دیگری است. آقای ربانی و احمد شاه مسعود از حضور غفورزی چندان راضی نبودند. از طرف دیگر هاشمی و سجادی و مقصودی نیز از اعضای بلند پایه حزب وحدت برای شما چندان کلوخ های چشم دار نبودند. به همین دلیل باید به این جرم کشته می شدند. شما با دشمن دیروز و دوست امروز تان به یک تفاهم سیاه رسیدید. باید طیاره حامل صدر اعظم و یا نخست وزیر سقوط کند. نیروهای امنیتی شما و شورای نظار کار خود را به خوبی انجام دادند و طیاره در همان نقطه ای که باید سقوط می کرد، سقوط کرد. البته هیچ محکمه ای نمی تواند به دلیل سقوط این طیاره شما را محاکمه کند چون سند کافی وجود ندارد، اما یک محکمه ای هست به نام وجدان که اگر شما آنرا به رسمیت بشناسید به محاکمه تان اقدام خواهد کرد.

کمک های مستقیم ایران، روسیه، هند و دیگران درد مالی شما را چاره نکرد. فکر تازه ای برای معامله فرمودید. حتماً سفر تاریخی تان به عربستان سعودی را به خاطر می آورید؟ در این سفر بامیان را با تمام سکنه اش به فروش رساندید. مردم غیور و قهرمان هزاره سال ها بود که از حق خود دفاع می کردند. در مناطق هزاره جات (یا به قول شما هزارستان) طالبان نتوانست با تمام

قدرت خود و با حمایت پاکستان حتی یک وجب پیش روی کنند. شما از سفر تاریخی خود از عربستان سعودی که برگشتید ناگاه همه چیز تغییر کرد. اگر حرف مرا به عنوان سند قبول ندارید که حتماً چنین است، شاید روزی مصاحبه قومندانان تحت امر شما در آن ایام منتشر شود. شما بامیان را با سکنه اش رها کردید و حتی دستور دادید که در صفوف اول نبرد، سربازان دست از جنگ بکشند. شما به ایران رفتید و خیلی های دیگر با طیاره شما پایتان کشال خود را به تهران رساندند. حزب وحدت برای بار دوم شکست خورد و شما عامل این شکست را توان بالای طالبان و سقوط مزار شریف عنوان کردید، درحالی که به ادعای قومندانان شما بامیان برای سال ها نبرد با طالبان هم امکانات داشت و هم روحیه نبرد با طالبان در بین مردم وجود داشت و هم موقعیت جغرافیایی ساحات جنگی این کمک را به شما می کرد که جنگ را تا سال ها ادامه دهید، بی آنکه طالبان بتواند حتی یک وجب از خاک هزاره جات را اشغال کنند. پول این معامله کلان به جیب مبارک شما رفت و بلای آن به خانه مردم.

بازگشت شما به دره صوف به معنی از سر گیری نبرد مجدد با طالبان بود. دولت ایران همانطور که در بامیان شما را کمک می کرد (و به ربانی و دوستم درمزار و بدخشان) در دره صوف هم کمک های خود را دریغ نکرد. کمک های ایران به اضافه روسیه و هند و دیگران نتوانست قدرت از دست رفته را به شما باز گرداند. شما برای بازگشت به تاج و تخت تان در بامیان به یکاولنگ حمله کردید. این تهاجم بی آنکه تمام ابعاد آن مورد سنجش قرار گیرد، آغاز شد. شما توانستید یکاولنگ را تسخیر کنید. این خبر خوشی برای شما بود اما پس از فتح و ظفر، مردم عادی را به جرم همکاری با طالبان، سینه دیوار گذاشته و بدون محاکمه و تحقیق و تفتیش تیرباران کردید. شاید روزی مردم ماتم دیده یکاولنگ از دست مظالم شما لب به شکوه بازکنند اما غیر از آن اسناد زیادی از قتل و کشتار نیروهای تحت امر شما در این ساحه وجود دارد. شما بعد از این کشتار دوباره شکست خوردید. گو اینکه فقط برای کشتن مردم عادی یکاولنگ را فتح کرده بودید. طالبان اما این بار که یکاولنگ را فتح کردند، تا توانستند قتل عام کردند. قتل عام آنان البته طالبانی بود. وحشت از رگ رگ کوچه های یکاولنگ می گذشت. حتی بچه های ۱۰ ساله را هم کنار دیوار می گذاشتند. از پیرمرد ۸۶ ساله تا بچه ۱۰ ساله همه به جرم هزاره بودن تیرباران شدند. راستی اگر طالبان آنها را به جرم هزاره بودن کشت، شما آنها را به چه جرمی به قتل رساندید؟

از منظر دیگر باید شما سهمی را در این قتل عام به گردن بگیرید. این خیلی بی رحمانه است که شما از کنار آن ماجرای غم انگیز با دامن پاک به خانه برگردید. نه بیخشید به قصر گلخانه .

اگر شما در پلان های نظامی خود آن اشتباه بزرگ را مرتکب نمی شدید، مردم یکاولنگ از سمت شما و از طرف طالبان قتل عام نمی شدند.

نه ببخشید حضرت استاد! دست و دامن شما پاک است. شما حکم هیچ قتلی را امضاء نکرده اید. این دشمنان مردم افغانستان هستند که به شما نسبت های دروغ می بندند. شاید این پاکستانی ها بوده اند که در هنگام تسخیر یکاولنگ توسط شما، مردم را به قتل رسانده اند. در قتل عام مردم توسط طالبان هم که شما گناهی ندارید. شاید کلوخ های چشم دار عامل این قتل عام بوده اند.

شاید جناح دیگر حزب وحدت و یا اصلاً چطور است که من در یکاولنگ قتل عام کرده باشم. آقای خلیلی! گمان می کنم فرصت جبران اشتباهات گذشته را نداشته باشید، اما فرصت اعتراف به آنها را همیشه دارید. باید قبل از هرکاری اجازه بدهید که وجدان تان هوای تازه تنفس کند. شاید از خواب برخیزد.

تا نامه را به پایان نبرده ام، اجازه بدهید که فقط یک نکته دیگر را اضافه کنم.

یاد تان هست که زمین هایی را از دولت کرزی در منطقه کمپنی در شهر کابل برای خانواده های شهدا گرفته بودید. این زمین ها چند روز بعد توسط شرکت های خصوصی فروخته شد. به راستی که نه طمع شما سیری پذیر است و نه شما قادر هستید که بانک ها را پر کند.

اصل صحبت من در مورد بیانیه حزب شما در واکنش (عکس العمل) به سازمان دیدبان حقوق بشر بود. بعد از این اگر خواستید به گزارش های مشابه پاسخ بدهید پیشنهاد می کنم با لحن بسیار انسان دوستانه، همه چیز را منکر شوید. چون این طوری خیلی راحت است. خود را به درد سر نیاندازید. اگر توانستید گزارشگران حقوق بشر را از هر سازمانی که باشند با روش های کاملاً دموکراتیک به دیدار آفریدگار شان بفرستید. گمان می کنم این بهترین راه حل باشد. راستی استاد گرامی تا یادم نرفته باید به عنوان یک پیشنهاد اضافه کنم که سعی کنید همیشه رضایت دولت امریکا را با خود داشته باشید. می شود از بعضی از علمای دینی هم فتوا بگیرید که رضایت خدا در رضایت امریکاست. گمان می کنم این کار برای شما خیلی آسان باشد. مخصوصاً علمای ایکه با ادعای کلان از خارج به کابل می آیند و در عرض دو هفته جیب خرجی شان تمام می شود. شما می توانید با هزینه کم از این بزرگان فتوا بگیرید.

مرا ببخشید استاد گرامی! تمام این پیشنهاداتی که کردم بی جا بود. چون شما در تمام این فنون استاد مسلم هستید. از تزییع وقت تان بپوزش می طلبم.